أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 " یا بن آدم أكثِرْ مِن الزّاد فإنّ الطریقَ بعیدٌ بعید، و جدِّدِ السَّفینه فإن البحرَ عمیقٌ عمیق و خَفِّفِ الحمْلَ فإنَّ الصِّراطَ دقیقٌ دقیق و أخلِصِ العملَ فإن النّاقدَ بصیرٌ بصیر."

 ای فرزند آدم چهار دستورالعمل در این جا وجود دارد كه برای سعادت انسان خداوند این دستورالعملها را داده؛ یكی این كه" اكثر من الزاد" تا می‌توانی توشه‌ات را بردار، توشه‌ات را زیاد كن. چرا؟" فان الطریق بعید بعید" راه خیلی طولانی است. مسافت خیلی زیاد است. راه خیلی پر پیچ و خم است. آغاز راه خیلی زیاد است. انسان به هر مقدار كه مسافرت او طولانی باشد به فكر امكاناتی است كه باید در آن مسافرت بردارد.

 یك وقتی انسان از تهران می‌خواهد به قم فرض كنید كه ده هزارتومان هم بگذارد كنار كافی است. مگر چقدر مخارج بین رفت به قم و برگشت به تهران است؟ حالا یك خرجی هم در آن جا می‌كند. امّا حالا یك وقتی انسان میخواهد سفر مكه برود ده هزارتومان كافی نیست.

 ما باید ببینیم چه راهی در پیش داریم و به آن مقدار راه تلاش كنیم. دوستان سوالاتی كه مطرح كرده بودند البته من سوالات مرتبه قبل ندیدم و فراموش هم كردم بیاورم ولی راجع به سوالات همان جلسات گذشته مسائلی به چشم می‌خورد كه حكایت از این مسئله می‌كرد كه مسئله راه یك قدری بیشتر باز بشود و توقعات انسان از سیر و سلوك یك قدری بیشتر توضیح داده شود و تصحیح شود.

 مسیر، مسیرِ به سوی خدا است. مسیر، مسیر رسیدن به او است. مسیری است كه انسان تمام وجود خود را می‌خواهد متبدل كند، متحول كند. تمام خواستهای خود را به خواست خدا برگرداند و به اراده او برگرداند. مسیری كه دیگر بازگشت در او نیست! راهی در پیش داریم كه دیگر نمی‌توانیم برگردیم. الان در میان این جمع چند نفر از افراد فامیل و اقوامشان بودند سال گذشته بودند كه الان نیستند، دو سال قبل بودند كه الان نیستند؟ درست است؟ آیا ما می‌توانیم آنها را برگردانیم؟ برای ما امكانش هست كه آنها را برگردانیم؟ امكان ندارد.

 عبارت عجیبی مرحوم آقا در روح مجرد دارند كه من خیال می‌كنم این عبارت را راجع به‌

 خودشان می‌فرمایند راجع به افرادی كه با مرحوم آقای حداد ارتباط داشتند ولی آن طور كه باید و شاید از ایشان استفاده نكردند و مجالس با ایشان را به صحبتهای متفاوت گذراندند و صرفا به بودن با ایشان اكتفا كردند و حتی افرادی نسبت به این موضوع هم حتی بی توجه بودند. درست در نظرم می‌آید یكی از همین افرادی كه در زمان گذشته مرحوم آقای حداد با ایشان رابطه داشتند و رفاقت داشت و می‌آمد از نجف به كربلا و ایشان را زیارت می‌كرد حالاتش تغییر پیدا كرده بود از نامه‌هایی كه برای مرحوم آقا می‌فرستاد مشخص بود كه حالاتش تغییر كرده است الان نامه‌ها موجود است، وضعیتش عوض شده بود. حالش عوض شده بود، صفای خاصی پیدا كرده بود، آثار انبساط و بشاشت و نورانیت در وجنات او خیلی ظاهر بود.

 مدتی از این قضیه گذشت تا این كه مفسدین و اباطله و شیاطین دیدند كه عجب این هم دارد از دست می‌رود و دارد در دامن ایشان می‌افتد و خلاصه یك نفر هم از مریدان دارد كم می‌شود آمدند و وسوسه كردند و بر همان مسائلی كه مرحوم آقا در روح مجرد راجع به فتنه بعد از مرحوم آقای انصاری راجع به آقای حداد ذكر می‌كنند این جریان هم در ضمن فتنه انجام گرفت آمدند پدرش را وسوسه كردند و اقوام را وسوسه كردند و برحذر داشتند از ارتباط با آقای حداد و خلاصه كه: ارتباط با این شخص، زندگی را از بین می‌بَرَد! این دعوت به عزلت می‌كند! این از كسب و كار می‌اندازد! این زن و بچه دارد ... این چه دارد ...

 تا این كه بالاخره متأسفانه این مسائل و این فتنه ها مؤثر واقع شد و عده‌ای آمدند پیش مرحوم آقای حداد و جِدًّا از ایشان تقاضا كردند كه این شخص را به منزل خودشان دیگر راه ندهند و به همان شخص هم توصیه كردند كه دیگر به منزل ایشان نیا و حتی بعضی از مسائل شرعی عدم رضایت والدین عدم رضایت پدر و مادر یك همچنین مسائلی را مطرح كردند و این مسئله مؤثر واقع شد!

 مرحوم آقای حداد می‌فرمودند: ما برای كسی دعوت نفرستادیم و ایشان خودش آمد و اختیار هم با خودش است و این طور هم نیست هر كسی بیاید این جا حالا مُخلِص و عرض می‌شود كه ...!

 بله مُخلِص از یك باب چرا. چون اصل و اساس این كار اصلا بر اخلاص و فقر در راه خدا است و از دست دادن همه‌تعینات، همه اعتبارات و بیرون انداختن حیثیات و شؤونات و تخیلات و افكاری كه در مقابل مسیر و ممشای تقرب به او ولو این كه رنگ الهی داشته باشد ... بله، همه اینها همین طور است و به همین كیفیت است. اما این اخلاص ظاهری و اینها نه آن دیگر بسته به تقدیر الهی است تا این كه خدا فراز و نشیب دارد، زندگی بالا و پایین دارد. همه چیز در آن هست.

 و بالاخره جدا شد! بله و نتیجه‌جدا شدن چیست؟ نتیجه جدا شدن دورشدن از معنویات و

 فرورفتن در كثرات و وارد شدن در این عالم دنیا و رتق و فتق امور ظاهر و بله به جای این كه ...

 یك شب ما در یك جا بودیم یكی از همین‌ها كه به همین بلایا مبتلا شده بود آمده بود برای زیارت امام رضا علیه السلام، قبل از این كه به زیارت امام رضا برسد، شب دنبال تلویزیون می‌گشت همین آقا! تا فوتبال تماشا كند.

 این هم نتیجه جناب حجة الاسلام كذا و كذا با این وضعیت! درست شد؟! این چیست؟!

 نتیجه آن دور افتادن از مبدأ و دور افتادن از اصل و دورافتادن از آن منبع است. خب حالا خوب شد؟ حالا ای كسانی كه آمدید و ایشان را جدا كردید و به مقصودتان رسیدید، حالا كه از دنیا رفتی چشمتان باز شده همان قضاوت را می‌كنید كه در زمان سابق می‌كردید؟ یعنی الان بر كار گذشته شما شادمان و مسرور هستید كه این جوان را آمدید از این فیض عظمای الهی محروم كردید و از این سعادت عظمایی كه دیگر به دست نخواهد آمد این را محروم كردید؟ درست شد؟ البته تقصیر خودش است نه این كه حالا تقصیر ... [فقط به گردن آنها باشد]، ولی به عنوان جزءالعلة كه اینها مؤثر بوند.

 مرحوم آقا در روح مجرد این را می‌خواستند بفرمایند آن كسانی كه ایشان را دیدند و سر خود را به مسائل عادی گرم كردند و وقت خود را به مسائل عادی گذراندند خواهند دید كه چه فیضی را از دست دادند و چه نعمتی را از دست دادند.

 من خیال می‌كنم ایشان این مطلب را برای خودشان می‌خواستند بگویند و واقعا هم همین طور بود و الان ما تحسر و تأسف از دست دادن یك همچنین مردی را ما احساس می‌كنیم چند شب پیش یكی از دوستان سابق از دوستان مرحوم آقا بود و حالاتی داشت و كذا آمده بود و همین صحبت را مطرح می‌كرد كه واقعا گاهی اوقات انسان باید به خدا پناه ببرد از این بی‌توفیقی كه خدا برای انسان یك وقتی پیش نیاورد! چرا این مسئله این قدر اهمیت دارد؟ چرا؟ زیرا مسئله دیگر قابل بازگشت نیست! دیگر مرحوم آقا برنمی‌گردد! حالا هی برویم بالای قبر ایشان هی از خدا طلب رحمت كنیم ... طلب مغفرت كنیم، هی برای خود دعا كنیم، خب دیگر برنمی‌گردد. دیگر مرده كه زنده نمی‌شود و آن موقعیت مخصوص دیگر تكرار نمی‌شود. خداوند متعال برای انسان موقعیت‌هایی را قرار داده تصور نكنید كه شما كه نتوانستید به حسب ظاهر خدمت مرحوم آقا برسید دیگر راه بسته است. راه كه منحصر به حیات ایشان نیست صحبت و عرض بنده با شخص خود و با افرادی نظیر خود من است كه اینها آن زمان را درك كرده‌اند و این فرصت را از دست دادند. برای هر شخصی خداوند فرصتی را قرار داده آن فرصت را گرفت گرفت، نگرفت دیگر برنمی‌گردد، دیگر برنمی‌گردد. و انسان می‌ماند و این راه طولانی و آن محدوده‌ای كه برای او قرار دادند انسان می‌ماند و مقدار توشه كم و راهی كه آن راه انتها ندارد

 می‌گویند این مقدار با خودت توشه آوردی در آن طرف ما این توشه تو را اضافه نمی‌كنیم به همین مقدار كه توشه آوردی به همین مقدار در آن دنیا به تو توان می‌دهیم. اضافه نه! به همان مقدار می‌توانی تحرّك داشته باشی. به همان مقدار می‌توانی حركت كنی، به همان مقدار سعه وجودی و نورانیت روحی و نفسی می‌توانی از اسماء و صفات الهیه می‌توانی بهره‌مند باشی، بیش از آن مقدار نه! در این دنیا است كه انسان می‌تواند این توشه خود را بردارد. لذا می‌فرماید:" أكثِرْ مِنَ الزّاد" ای فرزند آدم هر مقدار كه می‌توانی زاد و توشه‌ات را بالا ببر، بالا ببر، زیاد كن" فإن الطّریقَ بعیدٌ بعید" راه خیلی طولانی است. راه، راهِ عبور از نفس است و این مسئله آسان نیست. راه، راه عبور از انانیت و هوا است و این مسئله شوخی نیست.

 حالا این زاد چیست؟ نكته این جا است این زاد و این توشه چیست؟ آیا به زیاد نماز خواندن است؟ آیا به زیاد روزه گرفتن است؟ آیا هی زیارت كردن است؟ هی به زیارت ائمه رفتن است؟ هی قرآن خواندن است؟ بله قرآن خواندن، دعا خواندن، نماز خواندن، زیارت كردن، اینها ممدّ و مؤید و مقرّب و وسیله برای حركت انسان است و خداوند اینها را وسیله قرار داده است.

 قرآن منّت الهی است كه خداوند بر ما گذاشته؛ منت گذاشته و قرآن را در اختیار ما قرار داده. من یك وقتی انجیل را مطالعه می‌كردم مقدار زیادی را مطالعه كردم و در مقایسه با آیات قرآن واقعا قابل مقایسه نبود اصلا قابل مقایسه نبود. مثل این كه شما فرض كنید، بخواهید یك روزنامه را با گلستان سعدی مقایسه كنید! نثر یك روزنامه را بخواهید با نثر گلستان سعدی مقایسه كنید!

 قرآن كتابی است كه همراه با انسان ... تمام مراحل سلوكی انسان را دربردارد. این معجزه، معجزه پیغمبر است. یعنی كتابی كه در هر مرتبه از مراتب سلوكی انسان قرار بگیرد بی نیاز از آن كتاب نیست و نورانیت و اثری كه آیات قرآن بر نفس می‌گذارد در هر مرتبه از مراتب سلوك او را برای رسیدن به مرتبه و ادراك و فهم بالاتر آماده می‌كند. قرآن كتابی است كه از ما گرفته تا رسول خدا هم او را می‌خواند ... التفات می‌كنید؟

 ابن مسعود از اصحاب پیغمبر اكرم بود صدای محزونی داشت صدای حزین و محزونی داشت در روایات هم داریم" إقرَؤُا القرآنَ بصوتٍ حزینٍ" با صدای حزین و با صدای محزون قرآن را تلاوت كنید. حضرت به ابن مسعود می‌فرمودند: قرآن بخوان و خودشان گوش می‌دادند و همین طور اشكهای پیغمبر از چشمشان جاری بود. این قرآنی كه از نفس پیغمبر آمده این چه تأثیری در قلب پیغمبر دارد؟ درست شد و جِدّا می‌شود گفت كه قرآن یك نعمت الهی است كه خداود بر ما منت گذاشته اگر ما این قرآن را نداشتیم چه می‌كردیم به كجا پناه می‌بردیم؟

 امیرالمؤمنین علیه السلام كه می‌فرماید: قرآن نور است برای كسانی كه بخواهند از او هدایت را. برای كسانی كه بخواهند از او نور و راهنمایی را، قرآن آنها را هدایت می‌كند. بخواهند از او ... دل خودشان را بسپارند ... نماز همین طور ... روزه همین طور ...

 ولی آن زادی كه منظور است در این جا عبارت است از تطبیق عمل بر طبق رضا و مشیت و اختیار الهی این می‌شود زاد؛ انسان عمل خودش را منطبق كند با مشیت الهی.

 در یك جا قرآن می‌خوانند، می‌گویند بخوان. در یك جا می‌گویند: نخوان. در یك جا می‌گویند: نماز بخوان. در یك جا می‌گویند: نخوان. در یك جا می‌گویند: این كار را انجام بده، در یك جا می‌گویند این كار را انجام نده و تطبیق امر و توكل بر پروردگار در همه مراتب به نحوی كه دیگر برای انسان خواست نباشد!

 این مسئله اگر در ما محقق شد خود همین مسئله می‌شود زاد. اكثر من الزاد یعنی نه این كه هی قرآن بخوان! هی قرآن بخوان، نه! نمی‌دانم چندی پیش كجا بود این مسئله را عرض كردم كه بسیاری از افراد اینها اصلا دائم القرائة بودند. بسیاری از افراد اینها دائما قرآن می‌خوانند. اصلا از قرآن غفلت نمی‌كردند ولی در نفس آنها و در باطن آنها نسبت به قبول ولایت نقاط مبهمی وجود داشت. ما نمی‌توانیم بگوییم كه عمل اینها صحیح بوده. آن عمل مورد تقرب است كه منطبق با رضای الهی و مشیت الهی باشد. آن مُمضی است.

 در بسیاری از نامه‌هایی كه دوستان برای حقیر فرستادند این مسئله در آن جا به چشم می‌خورد كه اگر در محیطی قرار بگیرند و در موقعیتی كه بین اعمال آنها و بین تكالیف دیگری كه خداوند مقرر كرده است در باب اطاعت از اوامر شوهر و رسیدن به مسائل زندگی تعارض پیدا شود چه باید بكنند؟ و آیا می‌تواند مخالفت كنند و به اینها بپردازند؟ این مسئله كراراً تذكر داده شده و امروز هم نسبت به این مطلب یك اشاره می‌كنم ما باید ببینیم كه برای كه داریم كار می‌كنیم؟ و برای كه داریم عبادت می‌كنیم؟ آیا عبادت را برای خود انجام می‌دهیم كه خب مبارك خودمان باشه آیا نماز را برای خود می‌خوانیم كه مبارك خودمان باشد. قرآن را برای خود می‌خوانیم كه مبارك باشد ...

 اگر قرآن را برای او می‌خوانیم و به دستور او می‌خوانیم، او كه یك دستور نداده، دستورهای متعدد داده است. آن عملی مورد رضایت مولا است كه خواست مولا هم منطبق بر او باشد. لذا اگر شوهر نسبت به انجام بعضی از عبادات قدری ملول ممكن است بشود و یا این كه در زندگی خب خواستی دارد تقاضاهایی دارد و طبعا مسیر زندگی و گذران زندگی باید توأم با محبت و انس باشد؛ بنابراین اراده و مشیت الهی بر اطاعت از او تعلق گرفته است. نیاییم بگوییم شوهران ما بسیاری از آنها

 نسبت به این مسائل اطلاعی ندارند. اطلاع داشتن و نداشتن آنها ارتباطی به راه ما و خدا ندارد. ارتباطی به تكالیف ما ندارد. فقط در صورتی كه شوهر زن را به عمل حرام امر كند فرض كنید كه نهی‌كند از رفتن به حج واجب؛ حجی كه برای او واجب است یا نهی كند از نماز خواندن، یا امر كند بر این كه فرض كنید كه بر سر سفره‌ای بنشیند كه در آن سفره فعل حرام واقع شده است، در این جا اطاعت از شوهر واجب نیست، بلكه واجب است انسان مخالفت كند.

 اما اگر در غیر از این صورت شوهر راضی نیست انسان نماز شب بخواند، خب نخواند. شوهر راضی نیست الان در این جا فرض كنید كه ذكر بگوید، خب نگوید اشكالی ندارد. ذكر را در دلش بگوید. نماز شب را هم فرض كنید كه انسان می‌تواند فردا قضا كند و حتی در بین كارهایی كه انجام بدهد این نمازشب را می‌تواند بخواند، اشكالی ندارد.

 آن چه كه برای انسان مهم است عمل به تكلیف و جدا كردن خود از تكالیف الهی است. به قول مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند همین طور آقای حداد بارها این مطلب را می‌فرمودند كه سالك باید در سلوك كه كاری می‌كند خود را كنار بگذارد نه این كه همراه با مسائلی كه انجام می‌دهد خود را هم نسبت به آن مسائل دخیل كند خود را نسبت به آن مسائل وارد كند برای خود هم جایی باز كند در این صورت حظ و نصیب او كم خواهد شد التفات كردید؟ اكثر من الزاد یعنی آن چه كه مورد خواست او است او را زیاد كن او چیست بیرون گذاشتن! بیرون گذاشتنِ خود و جدا كردن خود و خود را از تكالیفِ اوامر و نواهی الهی بر كنار قرار دادن. این معنا معنای زاد است. انسان عملی را انجام می‌دهد در حالی كه خدا غیر از او را گفته این زاد نیست این مبعّد است، این سمّ است. این سمّ آن جایی خطرناك می‌شود كه صبغه‌ا لهی و صبغه سلوكی هم به خود بگیرد. این جا است كه دیگر باید به خدا پناه برد از آن خطرهایی كه شیطان برای انسان به واسطه رنگ الهی این خطرها را به وجود می‌آورد. یك شخصی كه عرق می‌خورد شراب می‌خورد مست می‌كند با یك تذكر توبه می‌كند، گریه هم می‌كند و دستی هم به سرش می‌زند ای وای من چه كردم من چه كردم! درست شد؟

 اما آن كسی كه به این بلیه مبتلا شود و خود سلوك و عبادت و ادراك معانی برای او حجاب بشود از یك طرف موفق به خواندن نماز شب و برخواستن می‌شود و از یك طرف نفس او دارد در این طریق تقویت می‌شود این را دیگر كاری نمی‌توان كرد این دیگر نمی‌شود كاری كرد.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند: یكی از شاگردان مرحوم قاضی كه در همان زمان مرحوم قاضی حالات بسیار خوبی داشت و حتی من از بعضی از نوشته‌های ایشان این طور استفاده كردم كه حتی ایشان در زمانی كه در نجف مشغول تحصیل بودند به خدمت این شخص هم می‌رفتند و از او

 استفاده می‌كردند و دستور هم می‌گرفتند. بعد این شخص به واسطه عدم تحمل قبول ولایت شخص ولی و عدم پذیرش در تحت نظر و سیطره و اشراف او درآمدن، خود كم كم از آن مبدأ فاصله می‌گیرد از یك طرف نسبت به عبادات بسیار شخص متعبد شبها تا صبح بیدار و نمی‌دانم قاری قرآن از نقطه نظر زهد و اینها كذا ولی تمام این مطالب در راستای انانیت و تثبیت موقعیت نفس قرار می‌گیرد. شیطان هیچ وقت برای این شخص جام شراب نمی‌آورد بگوید بنوش. چون میداند كه نمی‌نوشد. شیطان هیچ وقت برای او موقیت فعل حرام را به وجود نمی‌آورد چون می‌داند كه انجام نمی‌دهد. شیطان هیچ وقت او را وسوسه به سرقت و دزدی از همسایه و بالا رفتن از دیوار و اینها نمی‌كند چون اصلا برای او یك همچنین مسئله‌ای مطرح نیست شخصی با این موقعیت و پیرمرد كه نمی‌تواند از دیوار بالا برد و سرقت كند. شیطان برای او چه می‌كند نماز شب برای او می‌گوید بخوان! بیا این جوری بخوان این جوری حال پیدا می‌كنی! فلان دعا را بخوان و می‌خواند و حال پیدا می‌كند! این حال پیدا كردن او را بیشتر در خود می‌برد تا از خود بیرون ببرد تا جایی كه نفس خود را مؤثر در عالم وجود می‌بیند!

 ایشان می‌گفتند یك وقتی از آن شهر خارج شده بود می‌خواست مسافرت كند نقل كرده بود برای افراد گفت: همین كه من از فلان شهر خارج شدم منزل ایشان در همدان بود همین كه از همدان بیرون آمدم دیدم تمام همدان در ظلمت فرو رفت! یعنی من نوری بودم در همدان كه با رفتن من دیگر همدان در تاریكی رفت! مرحوم آقا فرمودند: این ظلمت نفس خودش بود كه به این نحو در همدان مشاهده كرد. یعنی آن ظلمت در نفس به یك حدی می‌رسد كه خب وقتی گاهی طلوع می‌كند كه وقتی بیرون می‌آید جایگاه خالی خود را از نور خالی و تهی می‌بیند. كی بود این شخص؟ از شاگردان مرحوم قاضی بود كسی بود كه مرحوم آقا یك وقتی از او دستور می‌گرفت! التفات كردید؟! چه قدر مسئله خطرناك و چقدر این مسئله مهم است. ما همین طور یك چیزی شنیدیم، راهی است دعوت كردند بزرگان، آمدند رفتند ... بله. عنایت الهی هست نسبت به قضیه لطف پروردگار نسبت به همه افراد هست. بشارت وجود دارد، وعده وجود دارد. همه چیز هست ولی هر چیزی باید در جایگاه خودش قرار بگیرد. اگر در غیر از جایگاه خودش قرار بگیرد آن وقت همین تبدیل می‌شود. پادزهر تبدیل به زهر می‌شود! دارو تبدیل به سمّ می‌شود! شفا تبدیل به مرض می‌شود! سلامتی تبدیل به علّت می‌شود! چرا؟ چون از جایگاه خودش تخطی كرده است.

 ایشان می‌فرمودند به یك شخص كه شما باید این مقدار این كار را انجام بدهید این مقدار باید ذكر داشته باشید این مقدار باید عبادت داشته باشید. بقیه اوقات باید سر كار بروید و اشتغال به كار داشته باشید. این مسكین بنده خدا این اذكار را می‌گفت، این اوراد را می‌گفت، می‌گفت عجب حالی پیدا

 كرده انبساط پیدا كرده خب حالا این مقدار پیدا كرده دو برابر كند! حالا كه این مقدار شده سه برابر شده حالا كه حال خوبی به دست آوردیم.

 می‌گویند ولید بن یزید شبها مست می‌كرد با كذا و كذا و صبح كه می‌شد به حال مستی می‌رفت برای نماز. یك روز رفت برای نماز، نماز صبح را سه ركعت خواند! بله ... گفتند: چرا این طوری كردی؟ گفت: فعلا حال خوشی دارم، می‌خواهید باز هم بخوانم؟ این هم یك جور نماز خواندن است. این هم همین است.

 وقتی كه می‌گویند این كار را انجام بده تو باید این وضعیت سر كار بروی تو ... خیال می‌كنی حال پیدا كردی! این حالی كه الان تو پیدا كردی یك اثراتی در نفس تو به وجود آورده اگر بخواهی خودسرانه بروی آن اثر تبدیل به ضد اثر می‌شود.

 مهم‌ترین مایع و مهم‌ترین ماده برای حیات انسان آب است اگر انسان ده روز هم غذا نخورد شاید طوری نشود ولی اگر آب نخورد از تشنگی از بین می‌رود می‌میرد! یكی دو روز دیگر همین آب را شما یك مقدار اضافه كنید، مسمومیت آبی پیدا می‌كنید؛ كلیه از كار می‌افتد. یكی از مسمومیت‌هایی كه داریم مسمومیت آب است. همین آب تبدیل به سمّ می‌شود، آن وقت این سر كار نرفت و پرداخت به مسائل دیگر در نتیجه از نفس او به خاطر انحراف از آن خط و ممشا آمد به یك سری مسائل دلخوش كرد و به یك سری مطالب آمد دلخوش شد و این ها را ناشی از تخطّی از اوامر مرحوم آقا می‌دانست كه بله الان چون ما تخطی كردیم این حالات را پیدا كردیم! و ایشان نمی‌خواهد ما رشد كنیم! ایشان می‌خواهد ما در یك مرحله بمانیم! می‌گفت ها! دستورات ایشان برای همه به نحو یكسان است! رعایت ظرفیت افراد را نمی‌كند!! بسیار خب رعایت نكن. خودت برو بگو هر چه می‌خواهد دلت تنگت بگو! در نتیجه چه شد؟ این شخص الان با اجنه و شیاطین محشور است! چرا؟ چون آن زادی را كه تو انتخاب كردی زاد نبود آن سمّ بود آن زادی را كه انتخاب كردی او زاد و توشه راه نبود او عبارت بود از انانیت از خودرأیی از خود محوری از اظهار سلیقه بی جا آن هم از كسی كه هرّ را از برّ نمی‌فهمد! هرّ را از برّ تشخیص نمی‌دهد!

 لذا مقام جامعیت دین رسول خدا و پیامبر اكرم در این نقطه است كه انسان به آن چیزی كه خواست و اراده پرودگار است به او برسد؛ از خودش اضافه نكند. وقتی كه مرحوم آقا می‌فرمودند: سلوك زن در زندگی، اطاعت از زوج او وشوهر او است، شوخی نمی‌كردند. هیچ وقت نگفتند كه زنی باید از شوهرش اطاعت كند كه شوهرش سالك باشد. كی گفتند؟ یك همچنین حرفی نزدند. زنی باید از شوهرش اطاعت كند كه شوهرش عارف باشد ... زنی باید از شوهر اطاعت كند كه شوهرش اهل راه‌

 باشد .. این حرفها نیست. این حرفها نیست. آن اطاعتی كه زن از شوهر می‌كند سلوك او است آن سلوك است نه نماز خواندن! آن اطاعتی كه زن از شوهر می‌كند نفس او را در آن مرتبه‌ای كه قابلیت برای سیر دارد در می‌آورد. حالا اگر آمد از شوهر اطاعت نكرد و در مقابل او ایستاد یكی او بگو یكی این بگو اگر صد سال هم نماز بخواند فایده ندارد. این مطالب را از خودم نمی‌گویم این مطالبی است كه بزرگان فرمودند. نتیجه‌ای ندارد ... در وقتی می‌تواند این مسئله مؤثر واقع بشود كه آن زن در اطاعت از شوهر خود را نبیند، خدا را ببیند. و در وقتی مرد می‌تواند سلوك كند كه در ارتباط با زن حالت استعلا و حالت برتری نبیند اگر حالت برتری ببیند این هم برای او انانیت است. نه! مرد كه بر زن برتری ندارد زن هم بر مرد برتری ندارد. تكلیفی است خدا برای این قرار داده یك تكلیف هم خدا برای این قرار داده است. اگر زن بخواهد در قبال مسائل شوهر در قبال او بایستد اعمال او هباء منثورا خواهد شد و اگر مرد بخواهد با عیال خود از روی تحكّم و از روی آمریت بخواهد امر و نهی كند نه از روی امر الهی و تلكیف الهی اعمال او هم از بین خواهد رفت. هر كسی جای خود را دارد خداوند ظالم نیست و رابطه‌ای بین خداوند و بین هیچ فردی وجود ندارد هر چیزی در جای خودش قرار دارد. او نباید نسبت به زن حالت آمریت داشته باشد حالا كه این زیردست است هر كاری می‌خواهم انجام بدهم. حالا كه این زیردست است من از این موقعیت استفاده كنم حالا كه او قرار است از من اطاعت كند و پیغمبر هم گفته اطاعت كن و این به خاطر رسول خدا می‌خواهد از من اطاعت كند من هم هر چه می‌خواهم به او بگویم تمام اعمالش از بین می‌رود. هر كدام در جای خود درست شد؟

 مرحوم آقا كه نگفتند كه در صورتی كه مرد این طور باشد این طور باشد، نه! باید انسان خود را كنار بگذارد اگر انسان خود را گذاشت و در ارتباط با تكالیف الهی خدا را قرار داد آن وقت حال او می‌شود زاد، نه قرآن خواندن و نماز خواندن. آن وقت نفَس كه می‌كشد زاد است، راه كه می‌رود زاد و توشه است، می‌خوابد زاد و توشه است، بلند می‌شود زاد و توشه است. این حال، حالِ زاد است.

 مگر پیغمبر اكرم در آخر شعبان كه برای افراد منبر رفتند سخنرانی كردند راجع به خصوصیات ماه رمضان نفرمودند:" انفساكم فیه تسبیح" ای مردم در ماه رمضان نفسهایی كه می‌كشید ملائكه تسبیح می‌نویسند نفس می‌كشید ذكر كه نمی‌گویید. نفرمود: وقتی كه اذكار می‌گویید، اللَه اكبر می‌گویید، صلوات می‌فرستید، لا اله الا اللَه می‌گویید، چه می‌گویید ... اینها تسبیح است. نه! انفساكم نَفَس همین نَفَسهایی كه می‌كشید و" نومكم فیه عبادة" خوابی كه می‌كنید در ماه رمضان عبادت است چرا این طور است؟ چون وجود، وجودِ مقرّب الی اللَه شده در ماه رمضان. وجودِ انسان در ماه رمضان مهذّب شده وجود انسان در این ماه وجود نزدیك به حریم الهی شده. وقتی كه وجود بشود هر عملی كه از انسان سر

 بزند همین طور است.

 یادم می‌آید این مطلب را گفتم یا نگفتم در روز جنگ خندق كه عَمرو بن عبدوَد آمد و جنگ احزاب بود و همه قبایل قریش آمده بودند برای جنگ با اسلام به این عنوان كه دیگر به طور كلی تمام كنند یعنی دیگر فاتحه اسلام را بخوانند و پیغمبر را از بین ببرند و گشته بودند در تمام جزیرة العرب پهلوانی بود مثل فرض كنید كه مثل رستمی بود در تواریخ و حكایات و فرض كنید كه قصص و اینها بود همان زمان عمر بن عبدود بود كه در تاریخ از او حكایات عجیب و غریبی نقل می‌شود این عمر بن عبدود را به سركردگی آورده بودند و پرچم را هم داده بودند و این مقدار هم مال داده بودند و سایر مسائل دیگر كه ما این را از تو می‌خواهیم، پیغمبر را هم از بین ببری! او هم گفت معامله‌ای است و آمده بود.

 وقتی كه آمد و خندق كندند این با اسب چه اسبی داشت! از دور خیز گرفت و آمد و با اسب از روی خندق پرید! تمام نفَسها در سینه مسلمین حبس شد. گفتند كار دیگر تمام شد، تمام شد! دیگر كار تمام است! سه بار پیغمبر فرمودند: كسی هست كه دفع این شخص را بكند؟ هیچ كس جواب مثبت نداد. امیرالمؤمنین بلند شدند در هر نوبت و در نوبت سوم پیغمبر قبول كردند و آمدند و رفت و بالاخره آن جریانی كه انجام شد.

 عبارت پیغمبر اكرم در آن جا دارند و بسیاری از خطبا این مطلب نقل می‌كردند كه وقتی عمر بن عبدود به دست امیرالمؤمنین به هلاكت رسید پیغمبر فرمودند:" ضربةُ علی بن ابیطالب یومَ الخندق افضل مِن عبادةِ الثقلین" ضربت امیرالمؤمنین علیه السلام علی بن ابیطالب در روز خندق از عبادت جن و انس تا روز قیامت بالاتر است. درست شد؟ خب یك تفسیری است كه همه شنیدید احتمالا و تفسیر خوبی هم هست تفسیر عادی و خوبی هم هست من از بعضی از علما كه به رحمت خدا رفتند در نوارهایی كه از آنها موجود است من هم خودم شنیدم این مطلب را كه تفسیر كردند ... كه بالاخره مقابله بین اسلام و كفر بود دیگر یعنی اگر امیرالمؤمنین كار عمر بن عبدود را تمام نمی‌كرد او كار اسلام را تمام كرده بود و دیگر تا قیامت مسلمانی نبود كه عبادت خدا را بكند. پس در نتیجه ضربتی كه زد از تمام عبادتهایی كه تا روز قیامت می‌شود بالاتر است چون دیگر عبادتی در كار نبود فاتحه‌اسلام خوانده شده بود. خب این بد نیست بالاخره یك معنایی است ولی یادم می‌آید در یك جلسه یك شخص در روز سیزده رجب یا روز عید غدیر در آن زمانی كه مرحوم آقا در تهران بودند در همان زمان گذشته قبل از انقلاب كه در منزل روزهای اعیاد و وفیات مجلس بود و بعضی از روزها هم خود ایشان صحبت می‌كردند و الان هم بعضی از آن سخنان ایشان موجود است، یكی از افراد در روز عید غدیر بود ظاهرا

 سوال می‌كند این معنای كلام رسول خدا كه فرمودند:" ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین" معنایش چیست؟ این چه معنایی دارد؟

 مرحوم آقا در آن روز یك معنای بسیار عجیب و لطیف و ظریف و دقیقی را ارائه دادند ایشان گفتند كه مقصود از این كلام این نیست كه این ضربت امیرالمؤمنین فرض كنید كه این حالا من باب مثال این شخص را از بین برده و این از عبادتهای جن و انس بالاتر است بالاخره میدان، میدان كارزار است كارزار است دیگر و یا این غلبه می‌كند یا آن غلبه می‌كند. و آن عمر بن عبدود هم ضربت را زد، ضربت زد به سر امیرالمؤمنین كه كلاه‌خود شكافته شد. یعنی این آهن را پاره كرد. الان این كلاه‌خودهایی كه درست می‌كنند و سربازان به سرشان می‌گذارند می‌گویند اگر تیر مستقیم نخورد فرض كنید كه با زاویه باشد از كلاه‌خود رد می‌شود و اگر مستقیم باشد فرو می‌رود. لذا این را مدوّر درست می‌كنند برای این كه بتواند آن ضربه را رد كند. اما این ضربه به یك نحوی بود كه این آهن را سوراخ كرد و آمد پایین خورد به سر امیرالمؤمنین و سر ایشان شكافته شد و پیغمبر بعد [از جنگ‌] این سر را با دست خودشان بستند و چیز گذاشتند و داروهای آن زمان گذاشتند. و شمشیری كه ابن ملجم بر سر امیرالمؤمنین زد بر همان جا فرود آمد. درست شد؟ این طور نبود كه آن هم ضربه نزند، آن هم چرا ... [عمرو هم ضربه زد].

 منظور از این كلام ... ایشان می‌فرمودند: امیرالمؤمنین در جنگ خندق از خود بیرون بود. امیرالمؤمنین در جنگ خندق از نفس بیرون بود؛ خود نمی‌دید؛ نفس نداشت؛ وجود او فانی بود. در هنگام فنا، این ضربت را وارد كرد و كسی كه در هنگام فنا وارد كند این دیگر از قالب بشری می‌آیدبیرون، مظهر تامّ نزول ذات اقدس الهی با اسماء و صفات او خواهد شد.

 یا می‌شود با این فرد و با این خصوصیت اعمال افرادی را كه در نفس هستند اعمال و عبادات افرادی را كه توأم با نفس هستند می‌شود مقایسه كرد؟ این دیگر مقایسه نمی‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ خندق در خود نبود و با اختیار خود نبود و خود را در این مسئله دخیل نمی‌دید. این را من می‌خواهم عرض كنم كه وقتی امیرالمؤمنین آمد به جنگ عمر بن عبدود اصلا كینه و بغضی از او به دل نداشت. اصلا حرص و حقد از عمر به عبدود به دل نداشت. الان فرض كنید كه ما می‌رویم به نبرد و به جنگ و محاربه با یك كشوری خب آن تفنگی كه به دست این سرباز می‌دهند آن به چه نحو می‌دهند آن حالت حقد و كینه و حالت فرض كنید كه حساسیت نسبت به موقعیت او را در او و در نفس او پرورش می‌دهند. وقتی كه نفس او را آماده كردند برای حركت به سوی او آن وقت می‌گویند برو جلو. آن وقت می‌بیند كه این طور یك تبلیغاتی هم روی او می‌شود طبعا این حركت می‌كند و خود به خود می‌رود و این با یك حالتی می‌رود و خودش را به خطر می‌اندازد.

 امیرالمؤمنین علیه السلام اصلا در جنگ خیبر، در جنگ خندق، اصلا در همه جنگها، حقد و كینه از مشركین به دل نداشت. خود را از این مسئله بیرون آورده بود. لذا اگر همان موقع عَمرو بن عبدود می‌گفت من می‌خواهم مسلمان شوم، او را در آغوش می‌گرفت. چه چیز از این بالاتر؟ چه مسئله از این بالاتر؟ در اسلام كینه نیست. در اسلام حقد نیست. در اسلام حسد نیست.

 لذا وقتی كه عمر بن عبدود آب دهان به صورت آن حضرت انداخت، خب حالت امیرالمؤمنین نسبت به او تغییر كرد و ناراحت شد از این كه این عمل را انجام داده این جا یك مرتبه ترمز كرد. ببینید چقدر مسئله حساس است. چقدر مسئله مهم است. اگر ما بودیم چه می‌كردیم؟ ای فلان فلان شده آب دهان به من می‌اندازی ... حالا برمی‌دارم یك جوری سرت را می‌برم كه فرض كنید فریادت به كجا برسد ... حالا كه این طور كردی من هم این طور ... ولی امیرالمؤمنین دید عجب این‌جا شیطان می‌خواهد بیاید رو دست بزند ... نه من روی دست نمی‌خورم! او آب دهان انداخت خب بیاندازد من نباید حالم را در تمام این مراحل نبرد حالم را از دست بدهم! بلند شد حضرت یك قدری فاصله گرفت رفت یك چند قدمی قدم زد تا این كه خاطره این مسئله از ذهن او برود بیرون ... بعد این عمر بن عبدود شد همان عمر بن عبدود سابق، آن وقت آمد و سر او را جدا كرد. چرا؟ چون حالش تغییر نكند. این امیرالمؤمنین با این وضع مرحوم آقا می‌فرمودند: آن حركتش" افضل من عبادة الثقلین" است. آن راه رفتن او، آن تفكر او،" افضل من عبادة الثقلین" است، آن خوابش در آن وقت" افضل من عبادة الثقلین" است. چرا؟ چون وجود امیرالمؤمنین در این وقت وجود، وجودِ الهی بود. وجود از قالب بشری بیرون آمده بود و تبدیل به وجود الهی بود، و با الهی بودن كه چیزی نمی‌تواند برابری كند. چیزی نمی‌تواند مساوی باشه. جن و انس تمام اینها عباداتشان در وجودِ آمیخته با نفس است. و اعمال آمیخته با نفس، این اعمال ارزش و بهایی ندارد به آن مقدارِ خلوص به آن مقدار بها دارد نه بیشتر! درست شد؟! و امیرالمؤمنین وجودش شده بود خلوص.

 لذا اگر به تمام مراحل كارهایش و افعالش انسان نگاه كند آن چیست؟" افضل من عبادة الثقلین" از عبادت جن و انس بالاتر است.

 در این فقره شریف هم می‌فرماید:" أكثِر من الزّاد". زاد خودت را بالا ببر. یعنی چه زادت را بالا ببر؟ یعنی بیشتر از خود بیرون بیا. بیشتر از اختیار خود بیرون بیا. بیشتر خود را كنار بگذار. بیشتر او را به جای خود بگذار. بیشتر خود را از این اوامر و نواهی بیرون بكش. هر مقدار كه بیشتر بیرون كشیدی آن زاد را به حساب تو می‌نویسند. اما اگر نه ما آمدیم و برای خودمان حساب و كتابی قرار دادیم ما آمدیم و برای خودمان هم سهمی قرار دادیم به آن مقدار كه سهم قرار دادیم به حساب ما نمی‌نویسند

 فایده‌ای ندارد! حالا صد ركعت نماز بخوانیم بی‌خود دولّا و راست بشویم ... سه دور قرآن را در روز هم دوره كنیم، خودمان را بی‌خود اذیت كردیم و خسته كردیم، خسته كردیم!

 و همین معنا در فقره بعد هم به چشم می‌خورد:" و جدّد السفینةَ فانَّ البحر عمیقٌ عمیق". سفینه و كشتی خود را نو بگردان و تازه بگردان. سوار كشتی كه می‌خواهی بشوی سوار كشتی نو بشو، نه كشتی از بین رفته. نه كشتی سالخوره." فانَّ البحر عمیقٌ عمیق" دریا خیلی عمق دارد. خطرات در دریا خیلی زیاد است. اگر كشتی، كشتی راهواری نباشد امواج كه از درون دریا برمی‌خیزد این را دچار تأثیر و تلاطم قرار می‌دهد و بیم این كه انسان سقوط كند دارد. همیشه كشتی را انسان باید تازه نگه دارد، یعنی چه؟ همیشه انسان باید مراقبه را تازه نگه دارد در هر ساعت باید این را تازه نگه دارد. در هر دقیقه تازه نگه دارد. در مواجهه با مردم باید دائما متذكر باشد. یك وقتی نیاید شیطان غلبه كند. یك وقتی ناراحتی نیاید او را از میدان به در ببرد. در ارتباطات نباید ... این بحث خیلی زیاد است ... خیلی زیاد است. این معنای" جدّد السفینةَ" است. سفینه یعنی مراقبه آن عملی كه انسان به واسطه‌ركوب بر آن عمل می‌تواند راه خدا را برود آن عبارت است از مراقبه!

 " و خَفِّفِ الحملَ" این خیلی معنایش عالی است! بارت را كم كن. بارت را كم كن ... یك وقتی خدا به انسان تكلیف می‌كند یك وقتی انسان هی می‌آید از خودش اضافه می‌كند ... این می‌شود بار.

 بار خودت را كم كن" فان الصراطَ دقیقٌ دقیق" صراط خیلی دقیق است. كسی كه می‌خواهد از یك جا عبور كند دیدید این بندبازها و طناب بازها را. وقتی كه می‌خواهند عبور كنند نمی‌آیند یك وزنه پنجاه كیلویی بگذارند روی دوششان! حتی می‌آیند لباسهایشان را درمی‌آورند به یك لباس خیلی نازك و سبك اكتفا می‌كنند كه بتوانند بیشتر كنترل خود را حفظ كنند. یا می‌آید صد كیلو هم می‌گذارند رویشان از این طرف می‌روند آن طرف؟ ... هر چه راه دقیقتر باشد انسان باید سبك‌بال‌تر باشد. چون این بارِ زیاد انسان را به این طرف و آن طرف می‌كشاند نمی‌گذارد كه انسان به خود برسد. نمی‌گذارد كه انسان به دردهای خود برسد. نمی‌گذارد كه انسان به خود مشغول باشد. و نمی‌گذارد كه انسان به مسائلی كه بر او وارد شده بیاندیشد. دائما او یك فكری می‌كند، این یك فكری می‌كند، او یك تلفن می‌زند، این یك تلفن می‌زند، یك تماس تقاضای ملاقات می‌كند ... همه‌اش می‌شود این ... یا به این وقت بده یا به آن وقت بده، یا به این تلفن یا به آن تلفن یا حل مشكل این یا حل مشكل آن ... این می‌شود چه؟ می‌شود بار!" فانَّ الصّراطَ دقیقٌ دقیق" صراط دقیق است.

 مرحوم آقای حداد در مواقع مختلفی از حیات مرحوم آقا به ایشان دستور ترك ارتباط با مردم را می‌دادند. ارتباطت را با مردم كم كن! مطالعاتت را حتی كم كن! در بسیاری از مواقع ... چه شخصی؟ آن‌

 هم مثل مرحوم آقا آن هم در یك همچنین موقعیتی. حالا ما اصلا به این مطالب توجه نمی‌كنیم اصلا در نظر نمی‌گیریم. خیال می‌كنیم اینها همه از جمله و از زمره تكالیف است كه باید انجام بدهیم. در حالی كه مسئله خلاف این است.

 " و اخلِصِ العملَ فانَّ النّاقِدَ بصیرٌ بصیر" آخرین عبارت، عبارت از اخلاص در عمل است. فان الناقد آن كسی كه پرونده‌ها را بررسی می‌كند آن كسی كه اینها را در میزان نقد و در میزان ارزش قرار می‌دهد خیلی خوب می‌فهمد. خیلی خوب، دقیق نسبت به اینها توجه دارد. هیچ سرش كلاه نمی‌رود. هیچ ابدا! تمام آن خطوراتی كه همراه با عمل از ذهن ما گذشته می‌آورد می‌گذارد جلو. شما وقتی كه می‌خواستی این نماز را بخوانی وقتی كه می‌خواستی این نماز را بخوانی در هنگام نماز این خاطره از ذهنت رفت؛ گذشت. نه خدایا من یك همچنین چیزی یادم نمی‌آید! بفرما! این نمازت! این هم نمازی كه خواندی! قشنگ! دقیق!

 این جا ممكن است ما دو، سه روز بتوانیم با حرفی با پرونده سازی با شایعه سازی با تبلیغات با صحنه سازی یك پرونده درست كنیم و یك بیچاره و مظلوم را محكوم كنیم. و چه كنیم ... اما آن طرف را نمی‌توانیم" فان الناقد بصیر بصیر" ناقد، آن كسی كه دارد پرونده‌ها را نگاه می‌كند حواستش جمع است." بصیرٌ بصیر"، خیلی بصیر است. این [فقره‌] چه میگوید؟" أخلِص"، ..." اخلص العمل" عمل خودت را خالص كن. عمل خودت را خالص كن همان چه می‌شود؟" اكثر من الزاد" می‌شود زادت را زیاد كن. زیاد كردنِ زاد یعنی زیاد كردن عمل یعنی تجدید سفینه یعنی كم كردن بار. كم كردن بارِ مسئولیت. انسان بار مسئولیتش را كم كند. وقتی كه وظیفه ندارد چه كسی گفته كه هی بار را اضافه كنی؟ وقتی كه نگفتند ... چه كسی گفته كه هی بر این میزان و ثقل بار ما بیافزاییم؟ كی گفته؟ اینها مسائلی است كه خب به عنوان مقدمه خدمت دوستان عرض كردم.

 روی این اساس نسبت به سوالاتی كه شده آن جایی كه من در ذهنم هست و تا آن جایی كه وقت اجازه بدهد نسبت به مسائلی كه مطرح شده دو مطلب است كه خیلی به نظر می‌رسد كه تذكرش مهم باشد یكی این كه سوال می‌شود كه چرا ما درعباداتی كه انجام می‌دهیم آن اثر را نمی‌بینیم؟ یا این كه فرض كنید چه كنیم كه اثر بیشتری برای ما پیدا بشود؟ چه پیدا بشود؟

 من خیال می‌كنم با توضیحی كه امروز داده شد این مسئله هم روشن شده باشد. ما نباید عبادتی را انجام بدهیم برای اثر. اگر بخواهیم برای اثر انجام بدهیم آن اثر می‌شود بت! و آن اثر می‌شود شرك!

 خدا به ما گفته نماز را بخوان ما هم می‌خوانیم می‌خواهد اثر داشته باشد می‌خواهد نداشته باشد، ما به اثرش چه كار داریم. خدا به ما گفته این قرآن را بخوان خدا به ما گفته كه این اطاعت را بكن، خدا

 به ما گفته كه این عمل را انجام بده. به دنبال اثر بودن در طریقه عرفان نیست، بلكه انسان باید از اثر صرف نظر كند.

 امروز انسان یك عملی انجام می‌دهد می‌بیند كه بسیار عمل خوبی بود. دو ماه دیگر هم انجام می‌دهد می‌گوید: آقا ما این آثاری را كه در این وقت میدیدیم الان در خود مشاهده نمی‌كنیم. خب نباید بكنیم نباید باشد. این را خدمت شما عرض كنم در آن وقت ما به خدا نزدیكتر هستیم و تجلی اسماء و صفات الهیه در ما قویتر است كه در آن وقت ما خصوصیتی را در خود نبینیم؛ در آن وقت ما مظهریت برای اسماء و صفات الهی را در خود نبینیم؛ در آن وقت ما حالت شرمندگی و بیچارگی و دردمندی و سرافكندگی را در خود بیشتر احساس كنیم؛ در آن وقت ما مظهریت برای اسماء الهی را بیشتر واجدیم. نه این كه بگویم خب الحمداللَه الان ما حال خوشی داریم؛ الان حال ما حال خوب است، خوشوقت باشیم. البته اگر انسان این حال را نداشته باشد و حالش هم خوب باشد اشكالی ندارد. صحبت در این جا است كه وقتی انسان این حال را از دست می‌دهد بر از دست دادنش تأسف بخورد كه ا عجب من حالم خوب بود حال توجه داشتم حال انبساط داشتم، حال این را میدیدم او را می‌دیدم. الان یك همچنین خبرهایی نیست! لعل این كه الان حال شما بهتر از آن موقع بوده و بهتر از آن وقت باشد. این یك مسئله.

 مسئله دیگر این كه بارها شده سوال می‌شود كه ما چه كنیم ما در این زیاراتی كه می‌رویم و در این عتبات كه مشرف می‌شویم چه كار كنیم كه بیشتر نزدیك باشیم؟

 پاسخ این مسئله هم به نظر می‌رسد كه در مطالب و ... و رد مطالب و صحبتهایی كه می‌شد، داده شده باشد. زیارتی كه انسان می‌رود انجام می‌دهد این زیارت را می‌خواهد برای چه انجام بدهد؟ آیا ما می‌خواهیم برویم پیش سیدالشهدا بگوییم ما آمدیم صد هزار تومان پانصد هزار تومان خرج كردیم و آمدیم این جا و حالا می‌خواهیم فرض كنید كه این [زیارت‌] را انجام بدهیم؟

 به قول دیروز در جایی بودیم خدمت یكی از دوستان شوخی و مزاح و اینها بود، آن هم اهل اصفهان بود از همین مسائلی كه خب مطرح می‌شود ... می‌گفت: چندی پیش یكی از دوستان ما داشت به زیارت می‌رفت، گفتم خیلی پول خرج كردی هر روز برو یك عمره انجام بده تا این پولهایی كه خرج كردی از دستت نرود ... یعنی بلند شو حالا كه داری فرض كنید كه این پول را خرج می‌كنی در حالی كه عمره انسان نمی‌تواند در یك ماه، دو تا عمره انجام بدهد. دو تا عمره انجام دادن كراهت دارد [در یك ماه‌] از ده روز زودتر حرام است. از ده روز زودتر انسان نمی‌تواند یك عمره دیگر انجام بدهد. حالا می‌گوید پول خرج كردی یك وقت از بین نرود بلند شو برو هر روز یك عمره انجام بده!! كه برای هر

 هزار تومانت یك عمره انجام بدهی!

 این چیست؟ این داد و ستد و معامله كردن است. خدا از داد و ستد بَدَش میآید؛ از معامله بدش می‌آید. می‌گوید وقتی كه می‌آیی پیش من با من معامله نكن! امام حسین از معامله بَدَش می‌آید.

 این مطالبی كه عرض می‌كنم به خاطر این است كه ما به آن مرتبه بالا برسیم و الا او كه حاجت همه را می‌دهد. ولی سیدالشهدا می‌گوید اگر این جوری بیایی آن نفع را بردی. وقتی كه زیارت امام حسین می‌رویم نباید بگوییم سیدالشهدا ما كه آمدیم در اینجا در مقابل چه می‌خواهی به ما بدهی؟

 یا علی بن ابیطالب یا امیرالمؤمنین ما كه آمدیم در این جا در مقابل خرج كردیم پول را به راحتی درنیاوریم، زحمت كشیدیم، خیال كردید ... زحمت كشیدیم آمدیم این جا، این همه راه آمدیم، زن و بچه را آن جا تنها گذاشتیم، از آنها خبر نداریم [از] آن جا ... در یك موقعیتی كه تلفن هم نمی‌كردند و دل در تب و تاب فراق یاران و احقاب. حالا آمدیم این جا همین جوری برنمی‌گردیم باید كیسه ما را پر كنی باید بالاخره یك چیزی بدهی! امیرالمؤمنین می‌گوید ... اما بهترش این است كه بروی پیش امیرالمؤمنین و بگویی السلام علیك یا امیرالمؤمنین همین، همین. چی دیگر می‌خواهی؟ غیر از این چی دیگر می‌خواهی؟

 مگر تمام هدف ما این نیست كه زیر خیمه امیرالمؤمنین باشیم؟ حالا دیگر آمدیم. مگر [نه اینكه‌] تمام مقصد و مقصود ما این است كه بگوییم" یا لیتنی كنت معكم" به سیدالشهدا در زیارت" فأفوض فوضا عظیما" ای كاش ما در روز عاشورا بودیم و به آن فیض بالا می‌رسیدیم!؟ خب سیدالشهدا می‌گوید: بسیار خب حال آمدی دیگر، فرض كن روز عاشورا است دیگر این هم قبه من، خیمه من است. خب دیگر تو چه می‌خواهی؟ اصحاب امام حسین كه آمدند در روز عاشورا نیامدند بگویند كه یا سیدالشهدا ما می‌آییم جانمان را فدا می‌كنیم در مقابل در آن طرف به ما این را بدهی آن را بدهی كدام‌یك از اینها این حرف را زد؟

 تازه ما آمدیم زیارت كردیم، آنها جانشان را دادند. ما چه‌كار كردیم؟ تازه گردش هم كردیم این طرف و آن طرف را هم تازه دیدیم ... یك نفر از آنها را دیدید كه بیاید بگوید: یابن رسول اللَه ... [خواسته‌ای دارم؟]

 البته با هم شوخی می‌كردند. آن شب عاشورا مسلم بن عوسجه با هم شوخی می‌كردند و سر به سر هم می‌گذاشتند. ولی وقتی كه می‌آمدند پیش امام حسین می‌گفتند كه حالا كه ما آمدیم به شهادت برسیم آن دنیا باید به ما حورالعین بدهی؟ آن دنیا به ما جنت و قصور بدهی؟ آن دنیا باید به ما چه و چه بدهی؟ اصلا این حرفها نبود. ما آمدیم این جا والسلام! تمام شد! امام حسین می‌خواهد بدهد می‌خواهد

 ندهد. بله یك چیز را باید بخواهد و آن اینكه ما را از این خانه بیرون نیاندازند! این مسئله است! و این را معامله كه نمی‌گویند ... این نهایت بندگی و نهایت استیصالی است كه یك عبد در مقابل مولای خودش دارد. این مسئله، مسئله‌ای است كه خب انسان در نظر می‌گیرد.

 اما اینكه مرحوم آقا می‌فرمودند:" حتی انسان در قبال با اینها نباید از خدا فنا را بخواهد." این هم درست است. آنها بهتر می‌فهمند یا ما می‌فهمیم؟ امام حسین بهتر می‌فهمد یا ما می‌فهمیم؟ آن كه بیشتر آگاه است آن كه ولایت دست او است. درست شد؟ این مسئله! این را داشته باشیم. آنها هم بدشان نمی‌آید، آنها هم خوششان می‌آید كه انسان این تقاضا را داشته باشد.

 اما این كه حالا كه می‌رویم در آن جا چه كار كنیم بیشتر بهره ببریم؟ چه كار كنیم بیشتر فایده ببریم؟ چه كار كنیم چه كاری انجام بدهیم؟ نه كاری نمی‌خواهد [انجام بدهیم‌]. این نیت را داشته باشیم كه [ای‌] سیدالشهدا، موسی بن جعفر، امام جواد علیهم السلام ما را در این منزل و در این درگاه خودتان نگه دارید. از این جا به جای دیگر حواله ندهید. در این بیت و در این ولایت ما را نگه دارید بعد هر كاری خواستید بكنید. این مسئله، مسئله مهمی‌است.

 عرض كنم حضورتان كه در این جا بعضی از دوستان مخدرات یك سوالهایی كردند كه من البته به طور مجمل نسبت به این سوالها می‌توانم پاسخ بدهم و مفصلش انشاءاللَه برای بعد.

 بعضی از دوستان فرمودند: نظر شما راجع به فلسفه در دین اسلام چیست؟ این كه اگر مورد تأیید اسلام بود، پس چرا در زمان پیغمبر این مسئله نبود و ما در قرآن هم نداریم آیه‌ای كه فلسفه تأیید شده باشد؟ فلسفه چه كمكی می‌تواند در راه شناخت دین اسلام داشته باشد؟ و چرا بسیاری از آقایان و بزرگان با فلسفه مخالفت می‌كنند؟

 فلسفه یعنی فهم فلسفه یعنی ادراك فلسفه یعنی معرفت بحث فلسفی یعنی بحثی كه از وجود و عالم هستی از او صحبت به میان می‌آورد. آیا معرفت هستی و معرفت عالم وجود، این [مسئله‌] گناه است؟ یا این كه نه اگر ما قائل بشویم كه كمال انسان بر معرفت است و بر علم است پس باید قائل بشویم بر این كه آن چه كه انسان را به این معرفت می‌رساند باید مطلوب باشد.

 اگر قرار بر این باشد كه فهم و دانش و علم مورد نظر پروردگار نباشد، خداوند چرا در ما عقل را آفرید؟ عقل برای تنفیذ بین حق و باطل و برای شناخت واقع است. عقل برای شناخت پروردگار است و طریق اثبات پروردگار و بالطبع التزام به احكام و التزام به تكالیف است. اگر ما عقل نداشتیم چطور می‌توانستیم پرورگار را اثبات بكنیم؟ اگر ما عقل نداشتیم چطور می‌توانستیم به وجوب مطابعت از رسول خدا و ائمه پی‌ببریم؟ اینها همه با واسطه عقل و دلیل است. تا به واسطه عقل اثبات وحدت‌

 واجب الوجود نشود كه اوامر و نواهی او واجب الاطاعه نمی‌شوند. این راه، راه عقل است. منتهی هر كسی به هر مقدار كه عقل دارد به همان مقدار بهره بیشتری می‌برد.

از آن چرخه كه گرداند زن پیر \*\*\* نشان چرخ گردنده همی گیر[[1]](#footnote-1)

 آن پیرزن و آن شخص عامی خدا را با محدوده فكر خودش شناخته و آن شخص عالم و عاقل هم خدا را با فكر خودش شناخته. چه اشكالی دارد؟ و این كه داریم در قرآن صحبت نشده چرا نشده؟ أفَلا یتدبَّرون، أفَلا یعقِلون! این همه آیاتی كه راجع به تفكّر و تدبّر و تعقّل است برای چیست؟ آیاتی كه انسان را دلالت برای اثبات ادله و براهین برای توحید می‌كنند لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَه لَفَسَدَتا[[2]](#footnote-2) كه از برهان پی بردن معلول به علت اثبات توحید و اثبات صانع می‌شود مگر در قرآن نیست؟

 آیاتی كه دلالت بر حقیقت بساطت پروردگار می‌كند و این آیات در صور مختلف قرآن به عنوان آیات توحیدی مطرح است مگر غیر از این است كه راه فهمیدن این آیات به واسطه تعقلِ صحیح و به‌واسطه فلسفه و حكمت است؟ چطور ما می‌توانیم معنای‌ قُلْ هُوَ اللَه أَحَدٌ را بدون درس فلسفه و بدون درس حكمت بفهمیم؟ چطور ممكن است آیات سوره حشر و یا سوره حدید را بدون مطالعه و تدبّر تامّ در حقایق فلسفی بفهمیم؟ این كسانی كه فلسفه نخواندند بیایند این آیات را ترجمه كنند و بگویند: آیا می‌شود بدون حكمت معنای‌ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ‌[[3]](#footnote-3) را فهمید یا نه نمی‌شود؟ آیا بدون آن رسیدن به معنای حقیقت توحید كه همان وحدت حقه حقیقیه و وجودبالصرافه است كه همان قاعده صدرالمتألهین كه می‌فرماید:" بسیط الحقیقة كل الاشیاء" آیا بدون این مسئله این آیات سوره توحید فهمیده می‌شود؟ و كلام امام سجاد علیه السلام كه می‌فرمایند: در آخرالزمان علمایی خواهند آمد كه معنای سوره توحید و شش آیه از سوره حدید را می‌فهمند اشاره به چه كسانی است؟ اینها مسائلی است كه نسبت به این قضیه باید تأمل بشود.

 مطلب دیگر این كه خب چرا بعضی از آقایان با این مسئله مخالفند؟ خب این یك مسئله عادی است. انسان اعداء ما جهلوا! انسان دشمن جهل خودش است. دشمن آن چیزهایی است كه نمی‌داند. اگر اینها فلسفه بخوانند خب طبعا دست از عناد برمی‌دارند. بسیاری از این افراد بدون این كه یك صفحه از حكمت و فلسفه خوانده باشند، اینها به جنگ و مبارزه با حكمت و فلسفه برمی‌خیزند. اینها اگر ...

 مگر فلسفه چه گناهی كرده، چه گناهی كرده؟ چرا این اختلاف اگر در میان فقها وجود دارد و آنها به وسیله اجتهادات خود به مسائل اختلافی می‌رسند این فتوا به حرمت میدهد، آن فتوا به وجوب می‌دهد. یعنی بین مشرق و بین مغرب اختلاف در فتوا وجود دارد چرا آن بحث را آن جا نمی‌برند؟ در حالتی كه روایت روایت واحد است! چرا آن جا این حرف را نمی‌زنند؟ دو فهم مختلف از یك روایت وجود دارد. چه اشكال دارد؟ اینها همین طور فلسفه نخواندند و به مسائل فلسفه جاهل هستند در نتیجه با مسائل فلسفه با بینش و با نگرش غیر منطقی برخورد می‌كنند. و واقعیت قضیه این است.

 مرحوم آقا می‌فرمودند: وقتی كه ما از نجف برگشتیم خب ایشان در آن جا به حكیم و فیلسوف و به یك شخص عارف در نجف معروف بودند دیگر. و مطالبی از آنها هم نقل می‌كنند، انتقاداتی كه می‌كردند، طعنه‌هایی كه می‌زدند، پشت سر ایشان چه حرفهایی كه می‌زدند. مطالبی نقل می‌كنند كه من بعضی از آنها را در بعضی از نوشته جات آوردم. انشاءاللَه بعدها ملاحظه می‌كنید. می‌فرمودند: من وقتی كه از نجف آمدم یكی از علمای نجف كه قبل از ما آمده بود در ایران و در تهران هم سكونت داشت و از اقوام ایشان هم بود آمد شروع كرد از مولانا و مثنوی پیش ما بدگویی كردن؛ این مردِ سنّی كافرِ جبری نمی‌دانم كذای كذا شروع كرد به گفتن! ما هیچی نگفتیم، نیم ساعت گفت ... بعد من رفتم مثنوی را آوردم گذاشتم جلوی او، همین طوری باز كردم گفتم: معنا كن! شعر اول را خواند نتوانست معنا كند! گفتم: مردك تو كه هیچ مثنوی را كه نخواندی، آخر چه داری می‌گویی كه این جبری است و كافر است؟ با همین طور صحبت كردن كه مسئله درست نمی‌شود. لذا می‌شود گفت كه علت این مخالفتها ناشی از جهل و عدم اطلاع به مسائل فلسفی است.

صحبت دیگری كه شده این است كه كسی نماز قضا دارد می‌تواند نماز مستحبی و نماز شب و نافله را انجام دهد یا نه؟

 بله، می‌تواند انجام بدهد این مسئله در مورد روزه است كسی كه روزه بر ذمه دارد نمی‌تواند روزه مستحبی بگیرد اما نماز اشكال ندارد.

آیا می‌شود به خانمها یا شوهران خود برای نماز جماعت اقتدا كنیم؟

 بله خیلی هم خوب است و مستحسن هم هست.

سوالی كه ایشان مطرح كرده راجع به مطالبی است كه عرض شده؛ علت این كه انسان از مبدأ جدا می‌شود چیست؟

 علتش غفلت است، علتش عدم رعایت مراقبه است و عدم اطاعت از مطالبی است كه مطرح می‌شود.

وظیفه ما در قبال ذكرهایی كه در خواب چندین بار تكرار می‌شود چیست؟

 اینها باید مطرح شود نمی‌شود كه ... [انجام داد] مگر این كه مورد تأیید باشد.

لطفا بفرمایید كه ما مدتی است كه به شهرستان نقل مكان كردیم و معلوم نیست كه چه زمانی به تهران برمی‌گردیم ولی امید بازگشت داریم تكلیف نماز و اینها چیست؟

 در تهران باید نماز را تمام خواند و روزه را باید گرفت.

اگر زنی به عشق این كه فقط به زیارت ائمه مشرف شود سركار برود اشكال دارد؟ چون شوهر برای این امر پول نمی‌دهد ولی اگر از خودم باشد ایرادی نمی‌گیرد.

 نه اشكالی ندارد. خیلی هم مستحسن است. ان‌شاءاللَه ایشان هم مأجور خواهد بود.

 ان‌شاءاللَه امیدواریم كه خدا چشمان ما را بصیر و راه ما را مستقیم كند و نسبت به مسائل ما را بینا كند و خودش دست ما را بگیرد و از انانیت بیرون بیاورد و در هر حال سایه مقام ولایت حضرت بقیة اللَه ارواحنا فداه را از سر ما كوتاه نگرداند.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. نظامى؛

   از آن چرخه كه گرداند زن پيرقياس چرخ گردنده همان گير [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره الانبياء، آيه ٢٢. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره الحديد، آيه ٣. [↑](#footnote-ref-3)